

بیاورد این بود که چوب بزرگی داندن دستش، فد خودش و با کلی این و تَلَب به او گفتند «کابیل ما بستره یعنی همان استادانمعه خودمان این کابیل مایستر آدم بی‌جنبه‌ی می‌درآمد و مرتب جلوی چشم همه توی باغ قصر پادشاه یا ولی نعمتش می‌نویسد و چوب را برت می‌کرد هوا می‌گرفت و می‌خوایند لب لب من لبالب تو کابیل مایستر به جننم حکایت آن‌که روزی یکی از حضرات مستطاب که اسمش بود «بیرگولزی» - پدر ز دستش بغلمان - به اشتباه چوب بزرگ را محکم کوبید روی پای خودش ورم کرد و مُرد و این شد درس عبرت و از آن به بعد رهبرها چوب کوچکی در دست گرفتند به نام «باگت» تا ورم نکنند ولی گمان‌گاز عادت دویین در باغ توی سرشان ماند (هنوز هم رهبرهای ارکستر قبل از ورود به صحنه کمی به روی باغ و لبالب من تمرکز می‌کنند) «هایبن» هم مستغنی نبود، او هم یواشکی - بی‌لبه - ولی ارکستر را بزرگ‌تر کرد و چند ساز پادی نیز اضافه کرد، دستش درد نکند، چند تا هم به پدر وزارتت سفارش داد که نامبردم به مصلحت سفرهای زیاد در دربارهای اروپا این وظیفه را به پسرش یعنی همان «ولفی» خودمان که جایزه اسکار هم بُرد واگذار کرد، بعد بتهوون آمد و از آسمازی محل یکی دو تا ساز مستعمل گنده خرید و تعمیر کرد و گلشت عقب ارکستر سمفونیک و درآمد شب اول کنسرت را دو دستش گذاشت گف دست برادرزاده نمکجه‌هرامش که بره - بلغه - کتابخانه! بیت: ما مویردیم و تو هستی پیر ما / این پیا بنشین

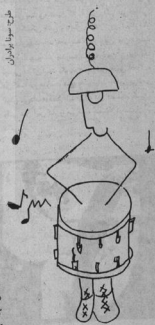
بعرو صندلی کتابخانه

تخیل نگو جشمه جوشان بگو - استخوان زمان را محکم نگاه دارید تا برسیم به دوره رمانتیک فرانسه که جولاک عاشق پیشه موفرفری عجیب و غریبی بعد از این که معشوقه خفاکار کاسه گیتار را روی فرق سر مبارکش خرد کرد گنج‌گیچی خورون رفت ارکستر و کُر پنج‌هزار نفری تشکیل داد و رهبری کرد، نتیجه می‌گیریم که گیتار بستها هم می‌نویسد رهبر شوند و ارکستر را حجیم‌تر کنند به شرط این که قبلاً نتکی عمل ناپذیر باز کاسه چوبی خوش‌بوی گیتار را روی فرق سر تجربه کرده باشند بگذریم - این پهلای اسمش بود «بیرولزی» همان سال‌ها یک آدم خوش‌تپ آن طرفها پرسه می‌زد به اسم «بسته» که ایشان اصلاً از کنش‌ها و دوش‌های دربارهای اروپا دل خوشی نداشت (ولی آن‌ها داشتند)، این بود که رفت آثار مهمی برای ارکستر سمفونیک مدرن خلق کرد و با

خاطرات میراث فرهنگی ثبت گردید به اضافه دو سیرونیوم حسرت، اما باستان‌شناسان حدس می‌زنند که این نوازندگان احتمالاً در حال زدن آهنگ بندری بوده‌اند و در میان کلمات و علائم هیروگلیف روی کتیبه اعلامی نامفهوم و مفهوم مانند «ولنکه» و «ری زین» را شناسایی کرده‌اند شاید هم این نوازندگان داشته‌اند پیازها و طمازها می‌زدند، هرچه باشد جنوب خیلی قشنگ است و بنده هم اصلاً خیال ندارم دیگر پهلوی روانکو بروم، این مقدمه را آوردم که بدانید ما ارکستر سمفونیک دانشتایم که از قضا خیلی هم با ادب و چهارزانو می‌نشستند زمین و از این‌سر ارکستر به لورن با موابیل صحبت نمی‌کردند فقط پارچه‌هایی می‌بستند کمرشان و کش هم نداشتند و مثل ماکن‌های مزون ایفسن لورن لاغر و کشیده می‌بودند و حتماً چشم‌های ما کور - برسپکتیوی داشت که آن‌ها را دو بعدی می‌دیدیم، حال اگر فرض کنیم یکی از آن نوازندگان داخل کتیبه فدری از نشاندن تال بهتر فکر می‌کرد و استخوانی دستش می‌دادیم که به سبک میمون فیلم خدا بایموز ما سلتلی کورنیک» به طرف آسمان پرت کند، این استخوان قبل از رسیدن به قرن بیست و یکم و عصر فضا و کامپیوتر، به دلیل حماقت آن نوازنده سه قرن جلوتر، می‌خورد توی سر اغوان و لیاو باخ و ویوالدی اینا پس می‌بینیم که اون آدم توی کتیبه در مسابقه پرتاب استخوان تا قرن ۱۸ میلادی بیشتر پرت نکرد، اما استخوان بعد کتی سنگین بود که سوز سینه‌های نامبردم نولون‌خوران ارکستر محطلی ۱۶-۱۵ نفره درست کنند و توی بره‌های خصوصی‌شان سزقون بزنند و برای این که کسی نفهمد چه غلطی کرده و چه گلابی خورده‌اند سزقون یک کلاه‌گیس پودر زده بکشد و به خوششان بگویند کاممراتا Camerata، چه حرفه‌ها! نامتایم فون ۱۷ و ۱۸ میلادی را دوره حکومت غفل هم گفته‌اند، بهر حال در آن دوران کسی که عقل داشت موسیقیدان نمی‌شد و برعکس (بلکه سعی می‌کرد برود در انقلاب کبیر ثبت نام کند)، اما این ترکیب سمفونی کلاه‌گیس، پودر، کاممراتا زیاد ارشه توی چشم و چال هم‌دیگر می‌کردند پس نیاز به رهبر کاملاً حس شد و این رهبر در اوایل کار خودش نیز جزو ارکستر بود، بعد دیدند که این آدم نمی‌تواند در آن واحد هم رهبری کند، هم نوازندگی و هم این که کلاه‌گیس را صاف کند و هم ارشه را از وسط مُخ وین‌نوم بپروان

پیداایش ارکستر سمفونی فیک کیوان میرهادی

در یکی از قدیمی‌ترین اکتشافات در خاک پهنایر حله جنوب ایران در منطقه چغازنبیل کتیبه‌ی متعلق به ۵۰۰۰ سال پیش به‌دست آمده که جمعی را در حال نواختن ساز و دهل نشان می‌دهد. از این کتیبه برمی‌آید که ایرانیان گروهی ساز می‌زدند، یعنی کار جمعی بلد بوده‌اند، منتهی بعداً یادشان رفت البته مهم نیست، چون آن کتیبه هم از ترس مأموران حفظ میراث فرهنگی توسط صاحب فرهنگی‌اش در خانه‌ی روستایی با پتک حفظ شد و سپس رفت به میان گل و لای جلوی در خانه، جزو



این کار داماد این وقتی نصیحتش شد به نام او کانرا که یک ساز بادی حجیم که می‌شد تویش حمام کرد وازد از کستر سمفونیک کرد این واکنش توی یک شهر آنگلن شویش راه گذاشت ولی به روی مبارک نیابرد و در رفت و در حلقه یک پرنس پنداره گرفت که از لحاظ تاریخی از تباط عاطفی واکنس و آن پرنس خوش‌نیب مثل ارتباط فلسفی میشل فوکو و پیروزی بود اما ایست نتوانست صدای از کستر سمفونیک مدرن را طاقت بیاورد و زد و کشیش شد. کالافه هم به خوشش نرسید.

ولی بیس بوتر چند تا Grammy برد مالت و جایگزینشکی هم اگر امروز زنده بودند حتماً این جایزه را می‌بردند و این بود تاریخچه کامل و پست-استخوانی سیمانی آن شلغمکار - مستخفیف از کستر سمفونیک هنوز دو بیست نغمه اگر شیرفهم شدید که شدید اگر نه می‌توانید تنگ تیره ریتم برانید و می‌باید در مانع باشنای بازی کنید از کسترهای قطعی تو دستتند یک گروه که تعداد اعضایش حمام از سر نمرات تر می‌روند و کتی تر برای دستمزد مغایره می‌زنند سالی دو سهبار بیشتر کنسرت رسمی نمی‌دهد ولی گویند قد و شکستش سیرت حاضر است و حقوق دولتی می‌گیرند هم می‌کنشندان اینوز و آرزو و تر حلال جنسارها دو ستانی هم می‌زنند به این گروه از لحاظ جمع‌شناسی موسیقی می‌گویند از کستر سمفونیک دسته دیگر از لحاظ علمی

از کسترهای سمفونیک هستند که لفظ خود و خرابادشان خیال می‌کنند که جزو بهترین نوازندگان کشورند، بیروبر زباید دارند. هر جایی نمروند کنسرت بدهند و معمولاً با یک کمپانی معتبر ضبط قرارداد دارند و یک مشت خرابول تازه‌مردان رسیده ظاهراً فرهنگ‌دوست نیز آنان را حمایت می‌کنند و نمی‌کنند به این گروه می‌گویند فیلازمونیک از ریشه فیل - هارمون - ایک ریپسند (ایستایی).

و اما توضیح فیل که فیل است - اما ه از کلمه هارمون. همان معرب ه که است که مجموعاً تشکیل کلمه هارمون یا قارمون یا اکوردون ترکی را می‌دهد پس فیلازمونیک یعنی فیل اکاردون نواز. پیوندتد ایک هم دستچوس است و آن گوشه مستشرق را می‌خورد بنابراین، برای این که به همه بر بخورد اعلام می‌کنیم که مطمئناً در ایران از کستر فیلازمونیک نداریم و هر که بگوید داریم خودش جور بی‌ارویی را بکشد. از اغماض شالوده شکننده و کسمپوزی وارگان بالا چنین بزمی آید که فیلازمونیک یعنی انجمن دوستداران موسیقی که در ضمن مستشرق بدجور به‌دهان‌شان می‌رسد.

امروزه رسم بر این است که اساتید دانشگاه از روی صلاحات دانشجویان را در رشته‌هایی که خود استیاد نمی‌باشند وقت بگذارند. مشغول تحقیق کنند و بعد این شرک گفانستن می‌گویند یوزنیوسیم، تا او نریکد هرچه بماند فیلتورت این کار را چاپ

کرده بود، او هم یک گروه از ریاضی‌دوستان یوزنیو را واداشت تا با علاقه وافر و شدت‌های مختلف فوت کنند و به یک گروه نیز مقناری سیم داد تا بکشند و در طول‌های مختلف صنها را تجربه کنند. پس فرمان داد بکشد. دو - سه فوت کن بکش! فوت کن بکش! اما فیلتورت از این صحنه رویبایی در عجب ماند و پادش رفت فرمان توقف بدهد، نتیجه این شد که گروه طوتکن، در حالی که اسپه‌ایمان همان‌طور باد کرده ماند و سپاه و گیود شده بودند فهمیدند که هر چقدر چشم‌هایشان نیز چپتر شود ستون هوای کوتاه‌تری تولید و در نتیجه صدای نازک‌تری ایجاد می‌شود. گروه مسیپکش هم نتوانست ادامه دهد و خونین و مالی به همین نتیجه در مورد سپه‌ها رسید، یک گروه هم اصلاً به مسابقه نرسید و مجبور شد پشت در بکوبد و فریاد بزند: فیلتورت استاد ما زنده‌باد! زنده‌باد! بعدها فهمیدند که سازهای موسیقی از سه گروه خارج نیست یعنی یا جزو گروه طوتکن‌اند یا جزوه گروه مسیپکش، یا جزوه گروه زنده‌باد! امروزه به گروه اول می‌گویند سازهای بادی چوبی و برنجی، به گروه دوم می‌گویند سازهای زهی و گروه سوم نیز سازهای کوبه‌یی یا ضربی نام‌گرفته‌اند.

پادانان سرود این سازها سال‌ها سر می‌مانت خودشان هم این موضوع را خوب‌خوب می‌دانند و مسنون می‌شوند که این سر از پاد ما شرقی‌ها



طرح‌ها، کتابون کارایی